



«مولوی ستیزی» و «زیبایی‌زدایی» از دین/ مثنوی؛ قرآن شعر پارسی است

مثنوی در آشوب غفلت و نسیان این روزگار، به تاسی قرآن کتاب «ذکر» و دعوتی دلنشین به درنگ در حقیقت هستی است.

مثنوی در آشوب غفلت و نسیان این روزگار، به تاسی قرآن کتاب «ذکر» و دعوتی دلنشین به درنگ در حقیقت هستی است.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه-سیدحسین شهرستانی: توقع آن بود که با پیروزی انقلاب به رهبری امام، مشکله ضدیت متعصبانه با اهل عرفان در حوزه‌های ایران تاحدی مرتفع شود. چه امام خمینی در اوج فقاقت از حکمت فلاسفه و عرفای اسلام بهره می برد. اما واکنش‌های جزمی تند نسبت به پخش تلویزیونی تفسیر سوره حمد ایشان نشان داد مساله ریشه دارتر از این حرف هاست.

به علاوه پس از انقلاب خصوصا در حوزه های قم و مشهد، ضدیت با عرفان و فلسفه و نیز مخالفت با طرح وحدت اسلامی، کم‌کم به نوعی کنش سیاسی تمایزآفرین در برابر انقلاب و ولی‌فقیه بدل شد. درهمین جریان بود که تلاش شد تا با برجسته نمودن مکتب نجف و نماد معاصرش آیت الله سیستانی، پایگاهی برای نواخباری و گری فرقه‌گرایی شیعی فراهم شود. سیستانی اما آنها را از هر جهت نومید کرد. روشن‌اندیشی او در مسایل عراق پس از سقوط صدام و بینش گشوده اونسبت به اهل حکمت، موجب کوچ جمعی نواخباریون به بیت آیت الله وحیدخراسانی شد که او هم به حوزه نجف و حلقه درس آیت الله خویی منسوب بود.

در سال های اخیر اما شماری از مراجع و فضلاء انقلابی یا شاگردان مکتب امام نیز به صف این ارتجاع پیوسته‌اند و دایما مومنان و طلاب را از انحراف مولوی می‌ترسانند تا مبادا کسی مثنوی یا شعر حافظ بخواند و از راه بدر شود!

در باب جریان اول مساله کمتر ابعاد معرفتی دارد و بیشتر نوعی تمایزجویی و وحدت‌شکنی فعال برای رونق دادن به حلقه مریدان است. کار اینها بدانجا کشیده که در راه معارضا و لجاجت با ولایت فقیه، بی اساس‌ترین آیینها چون «ربع» را ترویج کنند. طرفه آنکه فقیه روشنفکر اپوزیسیون جناب صانعی در معارضا با رهبری کارش به ترویج قمه‌زنی کشیده است!

اما آقایان دسته دوم را اولاً در مقام استشهاد به تامل در مواجهه اعلام علمای شیعه از شیخ بهایی تا امام و آیت الله بهجت با مولوی و عرفا و فلاسفه اسلام فرا می خوانم:

شیخ بهایی فرمود: «مثنوی قرآن شعر پارسی است»؛ حاجی سبزواری شرح مثنوی نگاشت، امام در آثار خود بارها بدو ارجاع داد و رهبری در مجلسی رسمی این عبارت خطبه مثنوی را تصدیق کردند که: هو اصول اصول الدین...

دوم: از آقایان که تفاخر به آزاداندیشی شیعه از شخص امام صادق و حضرت رضا تاشاگردان ایشان می کنند و از رابطه علمی اعلام شیعه با امثال ابوالعلاء معری دم می زنند یا برای اثبات مدعیات خود به «الکسیس کارل»؛ «جرج جرداق»؛ مسیحی و اخیرا «فوکویاما»؛ «ماولی» را بشنوند شاید بهره ای در آن یافتند که مگر دیگران را نمی فرمایند: فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.

ایده «عقل» مولانا فراخوان عبور از تنگنای دانش نوینی است که حوزه در برابر آن یکسره منفعل است. عرفان او آینه تسلیم در برابر ربوبیت حق در عین مسئولیت اجتماعی است و با اباحه و «دلت پاک باشد» نسبتی ندارد و آنکه مثنوی را ورق زده باشد می‌باید که «ولایت» رکن معنویت مولوی است.

از این گذشته باید دانست که عمق استراتژیک ارتباط ما با جهان اسلام، عرفان و تصوف است. تصوف آخرین سنگر مقاومت در برابر وهابیت سلفی است. پس خصومت با آن به منزله تنگ کردن حلقه محاصره شیعه در امت اسلام است. نیز تشیع در ایران همواره با نیروی تصوف گسترش یافته و این امر منحصر در صفویه نیست.

البته صیانت از انحرافات ضروری است و عرفا خود درصِف مقدم مبارزه با عرفان های کاذب هستند و اشعار امثال مولوی و حافظ گواه این مدعا است: ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد...

در آشوب غفلت ونسیان این روزگار، مثنوی به تاسی قرآن کتاب«ذکر” و دعوتی دلنشین به درنگ درحقیقت هستی است که:

ذکرحق کن بانگ غولان را بسوز...

من در این ستیز با عرفان و شعر عرفانی، نیروی «زیبایی” و «زدایی” از دین را می‍یابم که روشن نیست آبستن چه تقدیری است؟

در پایان ذکر نمودی از شریعت‍مداری عرفان مولوی چه برای مولوی گرایان مدرن و گسسته از سنت و شریعت و چه برای شریعت گرایان هتاک به اهل معرفت:

«شریعت همچو شمع است ره می‍نماید و بی‍آنکه شمع به دست آوری راه رفته نشود و چون در ره آمدی آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود آن حقیقت است.”